

حضرت امیر المؤمنین علی؛
تباه نمودن فرصت اذنه است.

آذان ظهر: ۱۲:۰۲ غروب آفتاب: ۱۸:۴۶
آذان مغرب: ۱۹:۰۵ نیمه شب شرعی: ۲۳:۳۶
آذان صبح فردا: ۳:۴۶ طلوع آفتاب فردا: ۵:۱۸

پدربزرگ آگهی: ۸۳۲۲۱۰۰۰
چاپ: همشهری
تلفن: ۴۸۰۷۰۰۰۰

توزیع و اشتراک:
موسسه نشر گستر امروزین
تلفن: ۹۱۲۰۴۱۲۰

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سید کمال قریبی، شماره ۱۴
کد پستی: ۰۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ تهران، صندوق پستی ۱۹۲۹۵۵۴۶
تلفن: ۲۲۰۳۳۰۰۰، شماره ۶۲۰۴۶۰۲۲

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

صفحه آخر

روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

پنجشنبه و اربعه‌ها ۱۴۰۳ | شنبه ۹۰۷۹۹ | جمعه ۹۰۷۹۹ | شنبه ۹۰۷۹۹

جهش تولید با مشارکت مردم

همیشه

حافظه
عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است
عاقلان دیوانه گردند از بی زنجیر ما

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: مسمن مهدیان
مدیر تولید: دانیال معمار
مدیر تحریریه: مهدی علیپور
معاونان سردبیری: شهرام فرهنگی، علی عمادی
شاهین امین، حامد قوقانی
پروانه پیرام زراد
مدیر فنی: حامد یزدانی
مدیر هنری: مهدی سلامی
مدیر عکس: امیر پناهپور

سیاسی و دیپلماتیک: مدیر حسین ارچلو
شورنگار: مدیر سوسمن برادران
دیپلماتیک: مدیر فیهیمه طباطبایی
اقتصاد: مدیر محسن امین
مدیر مریم موسی پور
تماشگر: مدیر امیر محمد یعقوب پور
مدیر لیلی خرسند
ایران شهر: مدیر زهرا عباسی

تدریسی: مدیر عباسی محمدی
مدیر مریم سرخوش
سرخ: مدیر جواد عزیزی
مدیر محمد چغتایی
دانشگاه: مدیر ساسان شادمان
مدیر زهرا حاجی
سرمزمن: مدیر محمد باریکانی
فرهنگ شهر: مدیر علی ترابی

گزارش: مدیر مسعود میر
مدیر فاطمه عسگری نیا
۴۴ (سینما و تلویزیون): مدیر سعید درونی
روز هفتم: مدیر علیرضا محمودی
مدیر مریم باقر پور
مدیر جواد نصرتی
طرح و گرافیک: مدیر محمد علی طلیعی

خط خطی

معلم‌ها سر کلاس خیلی فک می‌زنند و روزنامه نگار‌ها، قلم و حالا ترکیبش، همین می‌شود که می‌خوانید. اینها برگی از یادداشت‌های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه‌نگار خط خطی.

واسه نونه... واسه نونه!

سیدموش طباطبایی پور
چند سالی است تصمیم گرفتم ام بدوم؛ آن هم برای امر خیر لاغرآلات و کاهش چربی جات! و حالا نخستین روز همان تصمیم است. تنها خلاقیتم نیز آن است که به جای «از این شنبه شروع می‌کنم!» جمع‌ها را برای نقطه آغاز انتخاب کردم. بسدک هم نبوده صبح زود می‌باران و صدای دوپس دوپس ورزشکاران توی پارک و البته بوی نان!

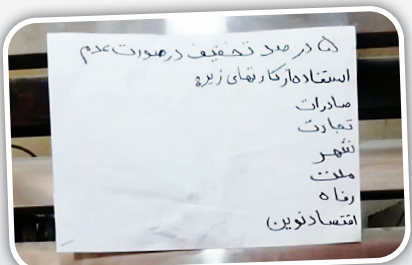
اولین صاف، صاف نان بود که توچه‌ها را به خود جلب کرد. مردان و زنان پا به سن گذاشته‌ای که روز خانواده را باید با سنگ داغ آغاز می‌کردند و گرنه سنگ شان روی سنگ بند نمی‌شد و زمین شان به آسمان می‌رسید و آسمان شان به زمین! پاهای کمی شل شد که من هم نان به‌دست شوم، اما قرار نیم‌ساعت نرم دویدن، برایم جذابیت بود تا نان تازه. اما صاف دوم، انبوه‌تر از این حرف‌ها بود که بتوان آن را نادیده گرفت. دو کوچی آن طرف‌تر، جلوی در بسته دانشگاه علم و صنعت و انبوهی از عاشقان علم و دانش که برای عبور از سد کنکور، لحظه‌شماری می‌کردند تا در باز شود و در آزمون آزمایشی شرکت کنند. گروه سنی شان، جوان و تک‌خال‌هایی میانسال و اندکی هم ریش سفید. تصمیم گرفتم مسیرم را به طرفشان کج کنم تا شاید خاطرات کنکور لغنتی در ذهنم زنده شود. سردرگمی، شباقت مان بود و تنها تفاوت کنکوری‌های سال ۱۴۰۳ با کنکور دهه ۷۰، این بود که ما قبل از باز شدن در محل آزمون، دور هم جمع می‌شدیم و چرت و پرت می‌گفتیم و می‌خندیدیم، اما این جماعت تازه به‌سند رسیده، معمولاً سرشان توی گوشی بود و کسی، دیگری را تحویل نمی‌گرفت. به‌سختی توانستم با دو سه نفر ارتباط برقرار کنم، البته با حال در جازدن! یکی از جوان‌ها که سبیل انبوهی هم برای خودش دست‌وپا کرده بود، در جواب پرسشی بی‌مزه من گفت: «بابام گفته باید عمران قبول بشم، اما من عشق ورزشم...» دیگری هم سرش را به نشانه اعتراض چرخاند و آخری هم گفت: «واسه نونه... واسه نونه!»

فضا سنگین بود و داشت عرقم خشک می‌شد. نفسم گرفته بود؛ از آنها فاصله گرفتم تا کمی اکسیژن تازه وارد ریه‌هایم شود. دو کوچی بالاتر، جمعیت دیگری گرد هم آمده بودند؛ فکر کردم آنجا هم حوزه کنکور آزمایشی است؛ اما از آن دور، سن و سالشان به پشت کنکوری‌ها نمی‌خورد. این را از سر و صدا و ویج و ویج و ویج‌هایم شنیدم؛ گروه سنی کمی سرعتم را زیاد کردم تا زودتر کنجکاو می‌فروم و کوش کند. گروه سنی: نوجوان! دخترانی معصوم که به همراه والدین شان، جلوی در مدرسه‌ای با برج و بارو‌هایی به آسمان رسیده، ایستاده بودند و هی با پا می‌شوند. یکی گفت: «اگه قبول نشم مامانم پوستم رو می‌کنه» و دیگری گفت: «دختر همسایه مون دبیرستانش همین‌جا بود و الان پزشکی می‌خونه...» و یکی هم اول صبحی، اصلاً نای حرف زدن نداشت. بدجوری به نفس نفس افتاده بودم. ترجیح دادم هر چه زودتر به خانه برگردم تا در نخستین روز دویدن، گروه سنی کودک‌تر و جمعیت حیران را سرگشته‌تری سر راهم سبز نشوند!

هشتگ

کری اقتصادی سرخابی

تغییر مالکیت آباشگاه بر طرفدار پرسپولیس و استقلال، کری خوانی هواداران آنها را وارد مرحله تازه‌ای کرده و به آن ابعاد اقتصادی داده است. اخیراً مالکیت پرسپولیس در اختیار مجموعه‌ای از بانک‌ها قرار گرفته و استقلال هم به شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس واگذار شده است. هواداران، موشکافانه این تغییر و تحولات را در نظر داشتند و حالا با تغییر مالکیت، کری خوانی‌های مرسوم هم عوض شده است. این کری خوانی‌های بامزه به‌خصوص در فضای مجازی نمود داشته است؛ از یک سو هواداران پرسپولیس که تیمشان به بانک‌های شهر، ملت، تجارت، صادرات، رفاه و اقتصاد نوین واگذار شده، مدعی‌اند هر کسی که در کشور کارت بکشد، بخشی از سود تراکنش‌ها به حساب باشگاه می‌رود. برخی هواداران استقلال این مسئله را جدی گرفته و حتی عکسی دست‌به‌دست می‌شود که نشان می‌دهد نفر با خط خود نوشته، کارت این بانک‌ها را قبول نمی‌کند. دیگر شوخی بامزه هم این بوده که برخی هواداران پرسپولیس گفته‌اند از آنجا که استقلال متعلق به شرکت بزرگ پتروشیمی است، دیگر بنزین نمی‌زنند تا تیم رفیق را از نظر مالی منتفع نکنند. فارغ از این شوخی‌ها، هواداران هر دو تیم نگران وضعیت تیمشان هستند و امیدوارند این تغییر و تحول، به نفع تیمشان تمام شود.



زندگی پارچه‌ای

می‌گویند ۳۰۰ تا ۵۰۰ سال زمان لازم است تا ظروف پلاستیکی در طبیعت از بین بروند. با این حال همچنان پلاستیک نقش بسیار پررنگی در زندگی امروز ما بازی می‌کند. هر خانواده روزانه ۵ تا ۷ کیسه پلاستیکی وارد چرخه مصرف می‌کند که نیمی از آنها فقط یک بار استفاده شده و در خوش بینانه‌ترین حالت راهی مکان‌های دفن می‌شوند که به واسطه تجزیه‌پذیری طولانی مدت، باری سنگین و غیر قابل هضم برای زمین است.

شاید یکی از مهم‌ترین دلایل مصرف نامتعارف کیسه‌های پلاستیکی در کشور ما، دسترسی راحت و ارزان آنها باشد. هر چند در سال‌های اخیر کمپین‌ها و شعارهای متعددی برای کاهش استفاده از پلاستیک شکل گرفته، اما همچنان میزان سرانه مصرف پلاستیک در ایران بالاست و به روایت آمارهای رسمی، کشور ما به عنوان هفدهمین تولیدکننده بزرگ پلاستیک در دنیا سالانه حدود ۱۸۵ هزار تن پلاستیک تولید می‌کند. یکی از منابع توزیع کیسه‌های پلاستیکی در ایران هم، فروشگاه‌های زنجیره‌ای می‌باشد. میوه‌تره بار و حتی خواربار فروشی‌های خردا است.

جالب است بدانید که برای کاهش مصرف و پیشگیری از آثار مخرب، استفاده از کیسه‌های پلاستیکی در ۷۴ کشور به صورت کامل ممنوع و در ۳۶ کشور نیز

توزیع آن همراه با پرداخت هزینه‌ها زیاد بوده که این امر به کاهش مصرف کیسه‌های پلاستیک کمک زیادی کرده است. در کشور ما هم البته کارهایی انجام شده، از جمله اینکه به تازگی در فروشگاه شهروند برای مشتریانی که از کیسه پارچه‌ای استفاده می‌کنند، جایزه نقدی در نظر گرفته شده است. یعنی اگر برای خرید به هر یک از شعب این فروشگاه بروید و با خودتان کیسه پارچه‌ای ببرید تا خریدهایتان را درون آن بگذارید، مبلغی را به‌عنوان جایزه دریافت خواهید کرد.

ضمن اینکه در این فروشگاه آموزش ترویج فرهنگ کاهش مصرف پلاستیک به صند و قداران و کارکنان فروشگاه‌ها، متناسب با میزان خرید و نیاز مشتری‌ها به آنان کیسه داده می‌شود که این امر توانسته تا حدود زیادی به کنترل مصرف نایلکس در فروشگاه‌ها کمک کند.

البته پیش از این هم در میادین میوه‌تره‌ها بارشهراری، استفاده از کیسه پلاستیکی محدود شده بود تا مردم بیشتر از پاکت‌های کاغذی یا کیسه‌های پارچه‌ای استفاده کنند.

در نهایت اینکه گویا تشویق مشتری‌ها به استفاده از کیسه پارچه‌ای در فروشگاه‌ها و پیشگیری از آثار مخرب، استفاده از کیسه‌های پلاستیکی در ۷۴ کشور به صورت کامل ممنوع و در ۳۶ کشور نیز

در فروشگاه شهروند برای مشتریانی که از کیسه پارچه‌ای استفاده می‌کنند، جایزه نقدی در نظر گرفته شده است



قصه بازگشت

جنگ می‌تواند موضوع نقاشی، سینما و تئاتر باشد. تمام هنر‌ها جنگ را بازخوانی و بازسازی می‌کنند اما عکس، حکایت دیگری دارد. عکس جنگ، خود جنگ است. اینجا آدم‌ها ادای درد را در نمی‌آورند. زخم‌ها واقعی‌اند، زنجیرها واقعی‌اند. شهادت واقعی است و بالاتر از همه، مرگ حقیقی است. عکس جنگ بخشی از تاریخ است که فراموش نمی‌شود. چندی پیش گروهی از عکاسان عکس‌های مردمی که جنگ سوریه را پشت سر گذاشته‌اند، آنها که بازمانده‌اند و حالا به زندگی بازگشته‌اند را در گالری خانه به نمایش گذاشتند. عکس‌ها طوری چیده شده‌اند که نکته‌هایی از زندگی آدم‌ها و شهرها و خیابان‌های سوریه را بعد از جنگ روایت می‌کند. از بین عکاسان، امیر رسمنی - عکاس روزنامه همشهری - حدود ۱۴ عکس در این گالری دارد که می‌توانید تا ۲۷ اردیبهشت به تماشایشان بروید. حامد سوداچی، سعید فرجی، صابر قاضی و میثم ملکی قزوینی از دیگر عکاسان شرکت‌کننده در این نمایشگاه هستند.



الو... صدا میاد؟



بل، با اینکه خیلی‌های مان را دچار کردن دردهای پیامکی کرده و در جمع‌های دوستانه و مهمانی‌ها هم کنار گذاشته نمی‌شود، اما اگر نباشد، فاصله‌ها پررنگ‌تر به نظر می‌رسند و آدم‌هایی که در کل دنیا بخش شده‌اند و از هم دورند، دیر به دیر از حال هم باخبر می‌شوند. در واقع تلفن آدم‌ها را به هم نزدیک‌تر و ارتباط را راحت‌تر کرده است. اصلاً مگر ما از یک اختراع چه چیز دیگری می‌خواهیم؟

امروز، روز جهانی تلفن است. این روز به این مناسبت نامگذاری شده تا قدر این وسیله ارتباطی را که برای وصل کردن آمده بیشتر بدانیم و برای چند دقیقه‌ای هم که شده، با یک آدم از راه دور تماس بگیریم و صدایش را از پشت خطوط پیام‌بش‌نویم تا حال‌مان خوش شود.

چشم‌های‌تان را ببندید و جهانی را تصور کنید بدون اینترنت و اپلیکیشن و چت و پیامک، بدون تلفن. جهانی که در آن آدم‌ها تنها راه ارتباطی‌شان دیدن همدیگر بود و نهایتاً مثل سرخ‌پوست‌ها می‌توانستند با دود به هم پیام بدهند. سخت است نه؟ اصلاً تصور اینکه تلفن از زندگی تکنولوژی زده ما حذف شود، دشوار است و کمتر کسی پیدا می‌شود که در این دوره و زمانه، یک موبایل هوشمند یا ساده همراهش نباشد.

گرامام بل وقتی تلفن را اختراع کرد، فکرش را هم نمی‌کرد که اختراعش اینقدر در زندگی بشریت نقش مهمی ایفا کند و بخش جدایی‌ناپذیری از دنیای ارتباطات امروز ما شود. واقعیت این است که اختراع

چهره روز



آرچانیو
بازنگر و فیلمساز
(۱۹۴۰-۲۰۱۵)

نابغه‌ای با چشم‌های حراف

چه او را دوست داشته باشید و چه

فاطمه عباسی

چندان توجهی به او نکرده باشید، مطمئناً به‌سختی می‌شود کسی را پیدا کرد که از آل پاچینو متفر باشد. چطور می‌توان نسبت به یک نابغه مطلق احساس تنفر کرد؛ بازنگر غربی‌سی که حتی پلک‌زدن‌ها و ضرباهنگ تنفس بخشی از شخصیت‌های غول‌آسایی هستند که فقط و فقط با حضور او روی پرده توان جان گرفتن دارند. تمام شخصیت‌هایی که پاچینو در کالبدشان حلول کرده، قطعا از ۳ تظیر به‌شدت یکسان‌اند؛ چشم‌های حراف و لب‌های بسته. حتی وقتی که در فیلم «بوی خوش یک زن» نقش یک نابینای کلی‌مسک را بازی می‌کند، باز هم این چشم‌ها هستند که بیش از لب‌ها حرف می‌زنند. آن نگاه سنگین و هراس‌آورش در «بدر خوانده»، نگاه‌های بی‌هوشش در «سریپیکو»، خستگی خون‌گرفته چشم‌هایش در «بی‌خوابی»، توحش‌اش در «صورت زخمی» و تضاد وظیفه و رفاقت را «مخمصه» که پلک‌های صعبی‌اش روی آن صحنه می‌گذارد فقط و فقط آل پاچینو می‌تواند خلق کند. اینها بخشی از به‌یادماندنی‌ترین عکس‌ها و البته جمله‌هایی هستند که از دهان این مرد کم‌حرف بیرون بریده و جان گرفته‌اند؛ مردی که چشم‌هایش هیچ‌وقت دروغ نمی‌گوید.



درباره بازی در پدر خوانده: من جایگاهم را به خاطر بازی در پدر خوانده دارم. برای یک بازیگر، (بازی در پدر خوانده) مثل بردن لاتاری بود.



درباره بازی در سریپیکو: من با فرانک سریپیکو (شخصیت واقعی که فیلم براساس زندگی او ساخته شده) ملاقات کردم؛ آنها من را به او معرفی کردند. قبل از اینکه او را ببینم، نمی‌خواستم نقش‌اش را بازی کنم. خیلی عجیب بود، نه اینکه او منی با مثبت بود، فقط اینکه فکر می‌کردم نمی‌توانم. اما وقتی فرانک را دیدم، احساس کردم چیزی هست که می‌توانم آن را نقاشی کنم. او نگاهی در چشمانش داشت که فکر کردم خوب همین است.»



درباره بازی در صورت زخمی: احتمالاً این فیلم یکی از محبوب‌ترین فیلم‌هایی است که من بازی کرده‌ام، اما واکنش‌ها به آن عجیب‌تر از دیگر فیلم‌هایم بوده است. این فیلم یک کاری با من کرد. می‌توانم بگویم فیلم سنگینی بود.



درباره بازی در بوی خوش یک زن: من هیچ وقت با اسلحه میانه نداشتیم. در واقع، وقتی که عطر خوش‌زن را بازی کردم، تازه باید یاد می‌گرفتم که اسلحه را پر کنم... کار سختی است، باید اسلحه را در ۴۵ ثانیه با چشم بسته پر و خالی می‌کردم.